

امریکا من من کنان می گوید: عه من چیزم. یعنی چیزم دیگه. عمو آمریکام (به صورتنکهای پشتش نگاه می کنه و می گه) اینام عمو انگلیس و عمو اسرائیلن. ما دوست شماییم. اومدیم کشورتون دزد) دستشو میگیرد جلوی دهانش (...عه نه نه نه چیزه اومدیم کشورتون کمک کنیم... کمک کنیم پیشرفت کنین.

مجری: چه کمکی؟ شما که همه چیزای باارزش ما رو دارین می برین.

امریکا: بذارین ما اینا رو ببریم. به جاش براتون هواپیما می آریم، قطار می آریم، راه و جاده و بیمارستان می سازیم.

مجری: مگه ما خودمون عقل و هوش نداریم که اینا رو شما برای ما بسازین؟ این دانشمندای ما دارن تلاش می کنن تا خودشون همه اینا رو بسازن.

امریکا با تمسخر و درحالیکه با تحقیر به سینه یکی از دانشمندان میزند: شما؟ هه؟ شما معلومه که نمی تونین.

فقط ما بلدیم از این چیزا بسازیم. و دهن کچی می کند. دانشمند اول: نخیرم ما میتونیم. خیلی بهتر از شما هم می تونیم.

امریکا: نمی تونین.

هر سه دانشمند: می تونیم امریکا: نمی تونین سه دانشمند: می تونیم

شاه: اینجا چه خبره؟ معلومه که شما ها نمی تونین بی عرضه ها. بعد کتاب و وسایل بچه ها رو میگیره و میگه:

عمو امریکا براتون همه چی میاره. شما برین خوش بگذرونین. دانشمندا غمگین میشن.

امریکا گونیشو باز می کنه و میگه: خیلی ممنون جناب پادشاه چند تا دونه سکه بریزین این تو. ما خودمون همه

چی براتون میاریم: هواپیما، راه آهن، وسایل برقی، ماشین، هرچی بخواین ما خودمون براتون میاریم. شما برین

بخوابین. بعد گونیشو باز می کنه و میگه: شاه چند سکه میندازه. امریکا هی می گه ی کم دیگه و کمه و بازم و...

این روند ادامه پیدا می کنه و دانشمندا ها هم کمال تعجب و ناراحتیشون رو نشون میدن. و با حسرت می گن:

(اولی همه رو بردین کنه. (دومی (چی کار میکنین؟ پولامونو پس بدین. (سومی (ما خودمون می تونیم با تلاش هر

چیزی که بخواهیم بسازیم. شاه گفت: چی؟ شما خرابکارین. شما نمی خواین ایران پیشرفت کنه. بیاید اینا رو

برین زندان. دو زندانبان دانشمندان رو به زندان می اندازند.

وزیر با یکی از مبارزین وارد می شود و بعد از بوسیدن دست پادشاه می گوید: " فردی به نام خمینی داره با شما

مخالفت می کنه.. مردم خیلی دوستش دارن. اون به مردم گفته که بیان تو خیابونا و مرگ بر امریکا و مرگ بر شاه

بگن."

شاه میگه: چطور جرات کرده؟ حرف حسابش چیه؟

قربانت گردم. جسارت منو ببخشین. اون میگه چرا جوانهای ایرانی رو به زندان انداختید؟ میگه امریکا شیطان

بزرگه. چرا شاه نوکری امریکا رو می کنه. میگه ما نباید اجازه بدیم امریکا پولهامونو بپره. نباید بذاریم بهمون زور

بگه. باید رو پای خودمون وایسیم.

شاه با عصبانیت میگه: چی؟ با چه جراتی با ما مخالفت می کنه؟ زود خمینی رو از کشور بیرون کنین.

خلبان: با لحن غمگین اون روز به دستور شاه، امام خمینی رو از ایران بیرون بردن

مجری: بله بچه ها. شاه با این کار می خواست به خیال خودش جلوی مردم بگیره و خودش هرکار دلش خواست

انجام بده.

اما بچه ها به نظرتون مردم آرام نشستن؟

نه مردم ایران خیلی هشیارتر از این حرفا بودن. امام از فرانسه برای مردم پیام و اعلامیه میدادن.

بچه های شجاع اون روزها هم اعلامیه های امامو همه جا پخش می کردن. دو تا از بچه ها تعدادی اعلامیه (که توش تصاویر مرگ بر امریکا و هست رو بین بچه ها تقسیم می کنه.) شاه اون بچه ها رو هم می گیره و میندازه توی زندانش.

معجری: بچه ها اعلامیه ها رو گرفتین؟ بدین ببینم چی توش نوشته؟ بچه ها امام خمینی گفتن از هیچی نترسین. شما می تونین با توکل به خدا شاه و امریکا رو از کشور بیرون کنید و یک کشور قوی داشته باشید. پس بچه ها آماده هستین؟ همه با فریاد مرگ بر امریکا و مرگ بر شاه برید و شاه و امریکا رو از ایران بیرون بندازین. همزمان سرودهای مرگ بر شاه پخش می شه. بچه ها شاه و امریکا و... رو بیرون می کنند . سرود هوا دلپذیر شد پخش میشه.

دوستان زندانی داد میزنن: بچه ها ما رو هم نجات بدین. بچه ها دوستاشونو آزاد می کنن هم رو بغل می کنن و در این لحظه شکلات و شیرینی پخش می شه .

خلبان: بچه ها حالا اینجا رو آماده کنید تا من برم امام خمینی عزیز رو از فرانسه بیارم.

سرود: بوی گل سوسن و یاسمن
بچه ها در مسیر هواپیمای امام گل می گذارند. خلبان که با قاب عکس امام بر می گردد. همه دور ایشون حلقه می زنن و می چرخن (و بعد هم کیک 22 بهمن پخش می شه
عکس امام روی دیوار نصب میشود